کار- نان-آزادی
حکومت شورایی

کارگران سراسر جهان
متحد شوید!

سال چهل و هشتم ۲۷ مهر ۱۴۰۵ | سازمان فدائیان (اقلیّت) | شماره ۱۱۹۱

بحران خاورمیانه و گسترش درگیری‌های نظامی

بحران خاورمیانه باگذشت هرروز ابعادی گسترده‌تر و وخیم‌تر به خود می‌گیرد. همه دولت‌های این منطقه هم‌اکنون مستقیم و غیرمستقیم وارد گرداب جنگ شده و در تدارک فرارسیدن جنگی وسیع‌ترند. قدرت‌های امپریالیست جهان نیز یا مستقیماً در این جنگ حضور دارند و یا غیرمستقیم، جانب این یا آن‌طرف درگیری را گرفته‌اند. جمهوری اسلامی که با محاصره دریایی و هوائی و تحریم‌های فلج‌کننده امپریالیسم آمریکا در وضعیت دشواری قرارگرفته، در تلاش است در دوره پیش از انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره آمریکا که عملیات نظامی این کشور موقتاً متوقف‌شده است، اقدامات نظامی خود را بسط دهد، درگیری‌های منطقه‌ای جدیدی برپا کند، هم مشوق افزایش بهای نفت در جهان باشد و هم بر توازن قوای سیاسی جناح‌های رقیب در جریان انتخابات آمریکا به زیان ترامپ ، تأثیر بگذارد.
جمهوری اسلامی با از دست دادن کنترل بخشی از تنگه هرمز و افزایش رفت‌وآمد کشتی‌های حامل نفت و گاز، تلاش نمود از طریق گروه نیابتی خود، حوثی‌های یمن، این بار رفت‌وآمد کشتی‌ها را در تنگه باب المندب نیز به خطر اندازد. یورش برق‌آسا و گسترده حوثی‌ها برای تصرف منطقه ساحلی باب المندب در پاسخ به این تاکتیک جمهوری اسلامی انجام گرفت. اقدامی که گرچه در آغاز موفقیت‌آمیز بود و حوثی‌ها باب‌المنب را به‌طور کامل در اختیار گرفتند، اما پی آمد آن شعله‌ور شدن مجدد جنگ داخلی در یمن میان شمال و جنوب، عقب‌نشینی

درصفحه ۲

زن‌کشی و کودک‌همسری: چهره‌های یک ستم

زن‌کشی و کودک‌همسری در ایران، دو روی یک واقعیت تلخ‌اند و نمی‌توان آن را به چند جنایت خانوادگی، سنت‌های فرهنگی یا رفتار خشونت‌آمیز مردان تقلیل داد. این دو پدیده در پیوند با ساختار اقتصادی، مناسبات پدرسالارانه خانواده و نظام حقوقی و سیاسی شکل می‌گیرند. نظمی که با به‌رسمیت‌شناختن اقتدار مردانه و محدودکردن استقلال زنان، به بازتولید آن یاری می‌رساند. در چنین شرایطی، انتخاب همسر، جدایی، پوشش، روابط عاطفی و حتی حق ترک زندگی مشترک می‌توانند به موضوع مداخله خانواده و حکومت تبدیل شوند. هنگامی که این محدودیت‌ها با فقر، وابستگی اقتصادی و فقدان حمایت اجتماعی مؤثر همراه می‌شوند، زنان برای رهایی از روابط خشونت‌آمیز با موانع

درصفحه ۳

گام بعدی پس از انتشار بیانیه چهار تشکل

درصفحه ۵

مسکن حق است، نه کالا

بحران جهانی مسکن صرفاً بحران کمبود خانه نیست؛ به مناسبات مالکیت، تولید و توزیع مسکن نیز مربوط است. مارکس و انگلس ریشه‌های این مسئله را در مناسبات سرمایه‌داری و پیوند میان مالکیت زمین، سود، دستمزد و سازمان‌دهی شهر جست‌وجو می‌کردند. در این چارچوب، وضعیت مسکن را باید در ارتباط با شرایط کار و زندگی مزدبگیران و چگونگی گسترش شهرها بررسی کرد.
اعتراضات مسکن در اروپا و آمریکا، با وجود تفاوت در زمینه‌ها و مطالبات، بر کاهش هزینهٔ سکونت، جلوگیری از تخلیه و حمایت از مستأجران تأکید دارند. در اسپانیا، اعتراضات ۳ و ۴ اکتبر ۲۰۲۶ با مطالبهٔ کاهش اجاره‌ها، تقویت حقوق مستأجران و توقف تخلیه‌های بدون اسکان جایگزین برگزار شد. پس از آن، تشکل‌های مستأجران همراه با «کنفدراسیون کمیسیون‌های کارگری»، «اتحادیهٔ عمومی کارگران» و دیگر سازمان‌های کارگری، برای اعتصاب عمومی ۲۴ساعته در ۱۱ نوامبر فراخوان دادند و مسئلهٔ مسکن را به دستمزد و هزینه‌های زندگی پیوند زدند.

درصفحه ۷

درباره‌ی
گسترش مبارزه مسلحانه در بلوچستان

بیش از یک ماه از افزایش درگیری‌های مسلحانه در بلوچستان می‌گذرد. اگرچه همواره شاهد درگیری‌های مسلحانه در بلوچستان بوده‌ایم، اما درگیری‌های اخیر نسبت به گذشته تفاوت‌هایی محسوس دارند. به‌نحوی که نگرانی‌های رژیم را به روشنی در رسانه‌های خبری وابسته به سپاه پاسداران به‌خوبی می‌توان مشاهده نمود.

درصفحه ۱۲

در برابر ارعاب غیر انسانی و شرم آور جمهوری اسلامی عقب نشینی نمی‌کنیم

هستهٔ کار نان ، آزادی هوادار سازمان فدائیان (اقلیت)

درصفحه ۹

در محکومیت شلاق بربریت بر پشت کارگران

درصفحه ۸

علیه اجرای حکم شلاق بر پشت کارگران به اعتراض برخیزیم

درصفحه ۶

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

از صفحه ۱

بحران خاورمیانه و گسترش درگیری‌های نظامی

حوثی‌ها از برخی مناطق سواحل مشرف بر تنگهٔ باب‌المندب، گسترش جنگ به سراسر یمن و در ادامه آن درگیری نظامی مستقیم با عربستان سعودی بود که حمایت از دولت ظاهراً به رسمیت شناخته‌شده قانونی یمن را برعهده‌گرفته است.

در پی حمله حوثی‌ها به فرودگاه غیرنظامی ریاض و کشته و زخمی شدن تعداد زیادی از مسافران، عربستان دامنه بمباران را به مناطق تحت کنترل حوثی‌ها گسترش داد و اکنون جنگی همه‌جانبه میان این دو در جریان است که مردم فقیر و گرسنه بخش بزرگی از یمن را با مصیبت جدیدی رو به رو ساخته است. در ادامه این تحولات که عملاً پای پاکستان و ترکیه را نیز به‌عنوان متحدان عربستان به این درگیری بازکرده است، دولت مصر نیز آمادگی خود را برای ورود به جنگ به نفع عربستان اعلام کرده است. رئیس‌جمهوری مصر روز شنبه اعلام کرد که در صورت درخواست عربستان سعودی، اقدامات ضروری را برای دفاع از امنیت و ثبات این کشور انجام خواهد داد. وی از مجلس این کشور خواست که یک جلسه اضطراری تشکیل دهد و مجوز اقدام نظامی را صادر کند.

جمهوری اسلامی در همین حال بر دامنه حملات موشکی به کشتی‌های حامل نفت در تنگه هرمز افزود که تا به امروز ادامه دارد. بنابراین نه‌فقط چشم‌اندازی برای تخفیف تضادها، جنگ و بحران خاورمیانه در شرایط کنونی وجود ندارد، بلکه اوضاع پیوسته وخیم‌تر می‌شود . همه دولت‌های منطقه خود را برای بدترین سناریوها، به‌ویژه پس از انتخابات آمریکا آماده می‌کنند.

فعلاً بحثی از واسطه‌ها و مذاکرات پشت پرده در میان نیست. آنچه هست، ادعای ترامپ در مورد پایان دادن فوری به جنگ، پس از انتخابات است. چگونگی آن اما ناگفته مانده است. مقامات سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی نیز پی‌درپی اعلام می‌کنند که برای هرگونه درگیری نظامی آماده‌اند و چنانچه دولت آمریکا اقدامات نظامی را از سر گیرد، واکنش شدیدی نشان خواهند داد.

بنابراین، احتمال حمله نظامی مشترک آمریکا و اسرائیل که برای مردم ایران خسارت‌بار خواهد بود، منتفی نیست. اگر این درگیری نظامی از سر گرفته شود، قطعاً وخامت‌بارتر از درگیری‌های نظامی پیشین خواهد بود. نه صرفاً از زاویه کشتار، ویرانی و به کارگیری سلاح‌های مخرب‌تر، بلکه دامنه و وسعتی که این درگیری به خود خواهد گرفت.

جمهوری اسلامی که در جنگ چهل‌روزه، تلاش کرد جنگ را به جنگی منطقه‌ای تبدیل کند، در درگیری نظامی جدید با صف‌بندی گسترده‌تری از دولت‌ها و کشورهایی روبه‌رو خواهد شد که به‌ویژه در جنگ چهل‌روزه هدف مستقیم موشک‌های جمهوری اسلامی قرار گرفتند. این دولت‌ها با آمادگی وارد این درگیری می‌شوند. دولت عربستان نیز که هم اکنون عملاً وارد درگیری نظامی با حوثی‌ها به نیابت از جمهوری اسلامی شده است، احتمالاً یک پای اصلی درگیری آینده خواهد بود.

اما این‌که افزایش درگیری‌های نظامی بتواند راه‌حلی بر بحران خاورمیانه باشد، محل تردید است. این بحران جزئی از بحران جهانی نظام سرمایه‌داری و رقابت قدرت‌های امپریالیست جهان بر سر بازار خاورمیانه و منبع بزرگ تأمین انرژی جهان است. این‌که اقدام نظامی به‌سادگی بتواند چیزی را به نفع آمریکا در ایران تغییر دهد، بسیار بعید به‌نظر می‌رسد. اقدام نظامی دولت آمریکا البته می‌تواند ویرانی‌های بزرگی در ایران به بار آورد، اما نمی‌تواند منجر به یک پیروزی سیاسی برای دولت آمریکا گردد و اهداف آن را محقق سازد، همان‌گونه که در دو جنگ قبلی ممکن نشد.

تضاد و اختلاف میان دولت آمریکا و جمهوری اسلامی در زمره مسائلی نیست که به‌سادگی حل شود. دولت آمریکا تسلیم بی‌قیدوشرط جمهوری اسلامی را می‌خواهد که در موازنه کنونی عملی نیست. دولت آمریکا خواستار تعطیل فعالیت هسته‌ای و فراتر از آن خلع سلاح جمهوری اسلامی، برچیده شدن تسلیحات موشکی و پهپادی و پایان دادن به حمایت از گروه‌های مسلح اسلام‌گراست. این خواست‌ها اما در زمره مواردی است که با موجودیت جمهوری اسلامی به‌عنوان یک دولت اسلام‌گرای هژمونی طلب گره‌خورده است و لذا نمی‌توانند به‌سادگی عملی گردند. بنابراین گرچه نمی‌توان احتمال ازسرگیری درگیری‌های نظامی پس از انتخابات آمریکا را منتفی دانست، اما چنین به نظر می‌رسد که باوجود تمام تهدیدها، طرفین اصلی درگیری بدون این‌که بتوانند اختلافات اساسی خود را با یکدیگر حل کنند، ولو با کمی درگیری نظامی، تمایل به‌نوعی توافق و سازش موقت نیز دارند که عجالتاً درگیری‌ها را تا زمانی دیگر به تعویق اندازند. دلایل آن نیز روشن است.

جمهوری اسلامی که در میان مردم ایران به‌کلی بی‌اعتبار و درگیر بحران‌های عمیق است و هر آن احتمال دارد با قیام‌های مردم روبه‌رو گردد، ازنظر اقتصادی چنان در مخمصه گرفتار است که بدون فروش نفت حتی نمی‌تواند مخارج دستگاه دولتی خود را تأمین کند و امروز ناگزیر شده با فروش ارز و طلا، حقوق کارمندان دستگاه نظامی- بوروکراتیک را بپردازد. لذا در محدوده‌ای و تا جایی حاضر است عقب‌نشینی کند که محاصره و مهم‌ترین تحریم‌ها برافتد. در این میان اما با یک مانع جدی هم روبه‌روست. در درون هیئت حاکمه ایران بر سر چگونگی مواجهه با دولت آمریکا شکاف عمیقی شکل‌گرفته است. یک جناح با هرگونه توافق و سازش و دادن امتیاز،مخالفت می‌ورزد و حتی بر سر راه تلاش‌های جناح رقیب برای نوعی سازش خرابکاری می‌کند که نمونه آن را در جریان توافق اسلام‌آباد دیده‌ایم. دولت آمریکا نیز که تحقق اهدافش را تاکنون ناممکن یافته است، نیاز به حل معضلات و شکاف‌های درونی جامعه آمریکا، ترمیم مناسبات با متحدان منطقه‌ای خود که در جریان جنگ گذشته آسیب‌های جدی دیدند ، آرام کردن ولو موقتی اوضاع بحرانی منطقه خاورمیانه، فرصت برای تغییر در استراتژی نظامی که ناکارایی خود را در جنگ موشکی و پهپادی نشان داده است و بهبود بخشیدن به موقعیت خود در داخل آمریکاست. تنها با یک چنین ارزیابی از موقعیت طرفین درگیر است که می‌توان صرفاً چشم‌انداز یک توافق کوتاه‌مدت موقت را داشت. بنابراین، در شرایطی که جهان سرمایه‌داری در کلیتش با بحرانی همه‌جانبه روبه‌روست و این بحران در سراسر جهان به اشکال متعددی از جنگ و اعتراضات و مبارزات توده‌ای ، رقابت و کشمکش میان قدرت‌های امپریالیست رقیب در جریان است، عجالتاً راه‌حلی جدی‌تری را برای بحران خاورمیانه نمی‌توان متصور بود، مگر آنکه تحولاتی به‌ویژه در درون ایران رخ دهد و این تحول به انقلاب منجر گردد یا تحولی در درون خود طبقه حاکم برای نفی سیاست خارجی آن به وقوع بپیوندد.

درهرحال، روند تحول اوضاع پس از انتخابات آمریکا به نحو قطعی روشن خواهد ساخت که خاورمیانه در چه جهتی پیش خواهد رفت. آیا درگیری‌های نظامی گسترده‌تری رخ خواهد داد یا لااقل برای دوره‌ای ولو کوتاه، آرامشی نسبی هر چند ناپایدار و شکننده در این منطقه مملو از تضادها و بحران‌ها شکل خواهد گرفت.

رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه بر انداخت.

از صفحه ۱

زن‌کشی و کودک‌همسری: چهره‌های یک ستم

بیشتری روبه‌رو می شوند. بنابراین، برای فهم زن‌کشی و کودک‌همسری باید از روایت‌های پراکنده درباره جنایت‌های خانوادگی فراتر رفت و مناسباتی را بررسی کرد که در آن‌ها کنترل بر زندگی زنان به حقی برای مردان تبدیل می‌شود.
در نظام سرمایه‌داری، بخش بزرگی از کار خانگی، نگهداری از کودکان و سالمندان و مراقبت از اعضای خانواده بر دوش زنان است، اما این کارها بدون دستمزد انجام می‌شوند. همزمان، نابرابری در دسترسی به اشتغال، درآمد، مسکن و منابع مالی می‌تواند وابستگی زنان به همسر یا خانواده را افزایش دهد. زنی که امکان تأمین مستقل زندگی خود را ندارد، ممکن است حتی در صورت تجربه خشونت نتواند رابطه را ترک کند. این وابستگی صرفاً پیامد تصمیم‌های فردی نیست، بلکه با تقسیم کار جنسیتی، ناامنی معیشتی و نبود خدمات اجتماعی ارتباط دارد.
سیاست‌ها و قوانین جمهوری اسلامی در شکل‌گیری این وضعیت نقش مهمی دارند. تبعیض در حوزه ازدواج، طلاق، حضانت و سرپرستی فرزندان، حجاب اجباری و محدودیت‌های جنسیتی در زمینه اشتغال، استقلال زنان را در عرصه‌های مختلف زندگی محدود می‌کنند.
در چنین ساختاری، بدن زن، انتخاب همسر، روابط عاطفی، پوشش و حتی حق ترک زندگی مشترک می‌توانند به موضوع مداخله خانواده و حکومت تبدیل شوند .خشونت علیه زنان در این وضعیت صرفاً محصول خشم فردی نیست. گاه به ابزاری برای بازگرداندن اقتداری بدل می‌شود که زن با تصمیم‌گیری مستقل خود آن را به چالش کشیده است .هنگامی که قانون نیز برای مرتکبان امتیاز قائل می‌شود ، فاصله میان تبعیض و خشونت مرگبار کوتاه‌تر می‌شود.
قانون در این میان یکی از ابزارهای توزیع و تنظیم مناسبات قدرت در خانواده است. ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی، سن ازدواج را برای دختران ۱۳ سال و برای پسران ۱۵ سال تعیین کرده و ازدواج در سنین پایین‌تر را نیز با اذن ولی امکان‌پذیر می‌داند. زیرا مبانی فقهی مورد استناد، سن بلوغ را برای دختران ۹ سال قمری و برای پسران ۱۵ سال قمری در نظر می‌گیرند .
در حوزه قتل نیز ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی، برای مردی که همسر خود را در حال رابطه جنسی با مرد دیگری ببیند، امکان قتل همسر و مرد دیگر و معافیت از مجازات را پیش‌بینی کرده است. ماده ۳۰۱ همین قانون نیز پدر یا جد پدری را در صورت قتل فرزند از قصاص معاف می‌کند، هرچند امکان اعمال مجازات‌هایی مانند دیه و تعزیر باقی می‌ماند. این خشونت نهفته علیه زن در قانون، در زندگی روزمره به شکل اجبار به ازدواج، دشواری خروج از رابطه خشونت‌آمیز، کنترل بر رفت‌وآمد و روابط عاطفی و تهدید به مجازات در صورت سرپیچی ظاهر می‌شود .
ابعاد این خشونت را می‌توان در آمارهای منتشرشده درباره زن‌کشی و روایت قتل‌هایی که در فاصله‌ای کوتاه در نقاط مختلف ایران رخ داده‌اند مشاهده کرد.
«دیدبان زن‌کشی»، تنها در شهریور سال جاری، نام و مشخصات ۲۴ زن و دختر را در پرونده‌های قتل و مرگ‌های مشکوک ثبت کرده که دررسانه‌ها منعکس شده است. در هشت مورد، قاتل شوهر، شوهر سابق یا شریک عاطفی قربانی بوده‌است. در پنج مورد، مرتکب از بستگان یا داماد خانواده بوده است. دو مورد قتل به دست پسر، یک مورد به دست پدر و یک مورد به دست برادر گزارش شده و در هفت مورد نیز قاتل یا نسبت او با قربانی مشخص نبوده است. همچنین، از اول تا ۲۳ مهر نیز خبر قتل ۲۲ زن در رسانه‌ها منتشر شده است. قتل‌هایی که در آن‌ها شوهران، برادران و دیگر مردان خانواده در شمار مرتکبان قرار دارند و هویت برخی قاتلان همچنان نامشخص است .دو تن از قربانیان این بازه، دخترانی بودند که در کودکی ازدواج کرده بودند
این ارقام تمام موارد زن‌کشی در ایران را پوشش نمی‌دهند و تنها بخش رسانه‌ای‌شده آن را نشان می‌دهند. قتل زنی که از قواعد تحمیل‌شده سرپیچی کرده است، ممکن است علاوه بر مجازات او، پیامی تهدیدآمیز برای دیگر زنان خانواده داشته باشد.
پرونده‌های گزارش‌شده در مهرماه نمونه‌هایی از گستردگی این خشونت‌اند. روز ۲۳ مهر، زنی در روستای احمدآباد ملک از توابع جوین در خراسان رضوی، بنا بر گزارش منتشرشده، با ضربات چکش به دست شوهرش کشته شد. روز ۲۰ مهر، مریم زمانی به همراه دو فرزندش به دست شوهرش به قتل رسیدند. در دهلران، فرشته یوسف‌زاده و سه فرزندش به دست شوهر و پدر خانواده با سلاح گرم کشته شدند. در بندرماهشهر، زنی به دست شوهرش به قتل رسید و بنا بر گزارش، تلاش شده بود مرگ او خودکشی جلوه داده شود. در تهران نیز زنی که در یک مجموعه اداری کار می‌کرد، با سلاح گرم به دست مردی کشته شد که به‌زور وارد محل کارش شده بود. این مورد نشان می‌دهند که خشونت علیه زنان به خانه محدود نیست و می‌تواند در محل کار و دیگر عرصه‌های زندگی نیز ادامه یابد.
در قشم، مریم یارمحمدی، زن ۲۸ ساله و مادر دو فرزند، به دست برادرش کشته شد. گزارش‌ها از نقش احتمالی همسر او در فراهم‌کردن شرایط قتل و اعتراض شماری از اعضای خانواده و نزدیکان به بازداشت متهمان حکایت داشتند. در کرمانشاه فاطمه لطفی و دخترش زهرا شهبازی به دست پسر و برادرشان کشته شدند. در پرونده‌ای دیگر، مردی در منطقه خاک سفید تهران پس از تقاضای طلاق همسرش، خانه خانواده او را به آتش کشید. مادر همسرش در این حادثه جان باخت و همسر، برادر همسر و افراد دیگری آسیب دیدند. رقیه ابراهیمی، همسر مرد، چند روز بعد بر اثر جراحات درگذشت و مادر و برادر او نیز جان باختند.
پرونده قتل یگانه حسین‌زایی پیوند کودک‌همسری و خشونت خانگی را آشکار می‌کند. او که هنگام مرگ ۱۶ سال داشت، از ده‌سالگی به ازدواج اجباری پسرعمه‌اش درآمده بود و روز ۱۷ مهر در خانه‌اش در باخرز خراسان رضوی بر اثر ضربات کابل و چوب‌دستی و خفگی کشته شد. گزارش دادبان از خردشدن انگشتان و استخوان‌های دست او و شدت ضرب‌وشتمی حکایت دارد که بدنش را به‌شدت کبود کرده بود. او در گفت‌وگو با دختران نزدیک خانواده از آزارهای همسرش گفته بود. یگانه، نمونه‌ای روشن از پیوند کودک‌همسری و خشونت خانگی است. او پیش از رسیدن به سنی که بتواند با استقلال و آگاهی درباره زندگی خود تصمیم بگیرد، وارد رابطه‌ای اجباری شد و پیش از آنکه امکان ساختن زندگی مستقلی را پیدا کند، به دست همسرش جان باخت.
مرگ شیلان کوسه، دختر ۱۵ ساله مهابادی، مورد دیگری از قتل کودک‌همسران است. خبر مرگ او تنها ۱۵ روز پس از آغاز زندگی مشترکش منتشر شد. خانواده شیلان گفته‌اند که او در ساعات پیش از مرگ برای رفتن به مهمانی آماده می‌شد و نشانه‌ای از تصمیم به خودکشی در رفتارش ندیده بودند. مادرش از اختلافات او با همسر و خانواده همسر و مواردی از بدرفتاری سخن گفته است. بااین‌حال، علت دقیق مرگ هنوز اعلام نشده و خانواده در انتظار نتیجه کالبدشکافی هستند.
کودک‌همسری صرفاً ازدواج در سن پایین نیست، بلکه مسیر زندگی دختر را از همان آغاز تغییر می‌دهد. ازدواج زودهنگام تحصیل را مختل می‌کند، فرصت‌های اشتغال را کاهش دهد و دختر را پیش از آمادگی جسمی، روانی و اجتماعی وارد نقش‌های همسری و مادری کند. در نتیجه، وابستگی اقتصادی و اجتماعی او به شوهر یا خانواده افزایش می‌یابد و فرصت کسب مهارت و ساختن زندگی مستقل محدود می‌شود و نداشتن درآمد، مسکن امن، حمایت خانوادگی یا دسترسی به خدمات حقوقی می‌تواند ترک رابطه را دشوارتر کند. به این ترتیب، کودک‌همسری شرایطی را ایجاد می‌کند که وابستگی در آن زودتر آغاز شده و رهایی از خشونت در آینده دشوارتر است.
فقر یکی از عوامل مؤثر در کودک‌همسری است، اما توضیحی جامع برای آن نیست. سه عامل به‌هم‌پیوسته در کودک‌همسری نقش دارند: قوانین و تبلیغات حکومتی، فشار اقتصادی خانواده و باورها و سنت‌هایی که به‌ویژه به پدران اختیار تصمیم‌گیری درباره ازدواج دختر را می‌دهند .خانواده‌ای که با بیکاری، ناامنی معیشتی و هزینه‌های نگهداری از فرزندان دست‌وپنجه نرم می‌کند، ممکن است ازدواج دختر را راهی برای انتقال مسئولیت اقتصادی او به خانواده‌ای دیگر تصور کند. اما این فشارها در خلأ عمل نمی‌کنند. بلکه قانونی که ازدواج در ۱۳سالگی را مجاز می‌داند و ازدواج در سنین پایین‌تر را نیز تحت شرایطی امکان‌پذیر می‌کند، به تصمیم خانواده پشتوانه حقوقی می‌دهد.
سامانه همسریابی «آدم و حوا» که با تلاش و پیگیری فعالان حقوق‌بشر و با پشتیبانی چند

درصفحه ۴

از صفحه ۳

زن‌کشی و کودک‌همسری: چهره‌های یک ستم

تشکل صنفی معلمان و یک تشکل بازنشستگان از گوگل و متا حذف شد، نمونه‌ای از ارتباط میان قانون، تبلیغات و نهادهای رسمی در این زمینه است. بر اساس بررسی این سامانه، حداقل سن قابل انتخاب برای جست‌وجوی همسر ۱۳ سال بوده است. جست‌وجوی دختران ۱۳ تا ۱۷ ساله ظرفیت نمایش ۱۰۰ پروفایل را نشان می‌داد و در میان نتایج، پروفایل‌هایی از دختران ۱۳ و ۱۴ ساله دیده می‌شد.

مدیر اجرایی سامانه با استناد به ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی گفته بود از نهادهای رسمی مجوز دارند و از نظر حقوقی نمی‌توانند عضویت افراد واجد شرایط قانونی را رد کنند. بنا بر گزارش‌های منتشرشده، این سامانه با جمعیت امام رضایی‌ها مرتبط بوده و از مجوز سازمان تبلیغات اسلامی و حمایت برخی نهادهای حکومتی و مذهبی برخوردار شده است. شبکه‌های مختلف صداوسیما نیز آن را تبلیغ کرده‌اند.

مجموعه فعالان حقوق بشر از اقدام متا و گوگل برای حذف اپلیکیشن این سامانه از پلتفرم‌هایشان استقبال کرده است. بااین‌حال، تاکید کرده است حذف یک اپلیکیشن به‌تنهایی برای پایان‌دادن به کودک‌همسری کافی نیست. وب‌سایت یا مسیرهای دیگری همچنان در دسترس هستند.

آمارهای رسمی و گزارش‌های مربوط به کودک‌همسری نیز از تداوم و بازگشت این پدیده حکایت دارند. طبق داده‌های مرکز آمار ایران که در گزارش‌های منتشرشده بازتاب یافته، در سال ۱۳۹۹، تعداد ۳۱ هزار و ۶۴۶ دختر زیر ۱۵ سال و در سال ۱۴۰۰، تعداد ۳۲ هزار و ۶۵۵ دختر زیر ۱۵ سال ازدواج کرده‌اند. از زمستان ۱۴۰۰ تا پایان پاییز ۱۴۰۱ نیز دست‌کم ۲۷ هزار و ۴۴۸ ازدواج دختران زیر ۱۵ سال گزارش شده است .این ارقام، در کنار تولد حدود ۱۵۰۰ نوزاد از مادران ۱۰ تا ۱۴ ساله در سال ۱۴۰۰، نشان می‌دهند که کودک‌همسری موضوعی محدود به موارد استثنایی نیست.

بااین‌همه، حکومت در سال ۱۴۰۳ آمار مربوط به مادران زیر ۱۴ سال را از وب‌سایت سازمان ثبت احوال حذف کرد. روزنامه اعتماد در گزارشی در ۱۸ شهریور ۱۴۰۳، به نقل از سازمان ثبت احوال، نوشت که پس از انتشار آمار مادران زیر ۱۴ سال و طرح عمومی مسئله کودک‌همسری، دستور داده شده بود دیگر این آمار منتشر نشود. نهادهای حکومتی از یک سو امکان تسهیل و تبلیغ ازدواج زودهنگام را فراهم می‌سازند و از سوی دیگر، اطلاعاتی که می‌تواند ابعاد پیامدهای آن را روشن کند، از دسترس عمومی خارج می‌کنند.

زن‌کشی و کودک‌همسری دو پدیده جدا از هم نیستند، هرچند نباید رابطه آن‌ها را مکانیکی و قطعی تصور کرد .هر کودک‌همسری الزاماً به خشونت مرگبار نمی‌انجامد و هر زن‌کشی نیز از ازدواج زودهنگام ناشی نمی‌شود .بااین‌حال، هر دو در پیوند با کنترل بر بدن و انتخاب زنان، تقسیم کار جنسیتی، وابستگی اقتصادی و قواعد حقوقی خانواده قابل بررسی‌اند. کودک‌همسری استقلال دختر را پیش از شکل‌گیری محدود می‌کند و زن‌کشی شکل نهایی خشونت علیه زنی است که اقتدار تحمیل‌شده را نمی‌پذیرد یا قصد خروج از آن را دارد.

مقابله با زن‌کشی و کودک‌همسری، بدون تغییر قواعدی که نابرابری را بازتولید می‌کنند، به محکوم‌کردن چند جنایت یا حذف چند وب‌سایت محدود خواهد ماند. نخستین ضرورت، ممنوعیت ازدواج کودکان تا پیش از ۱۸سالگی و پایان‌دادن به استثناهایی است که امکان ازدواج در سنین پایین‌تر را فراهم می‌کنند .حمایت از حق تحصیل دختران، دسترسی برابر به اشتغال و دستمزد برابر برای کار برابر، تأمین مسکن امن و خدمات اجتماعی و فراهم‌کردن امکان واقعی خروج از خانه خشونت‌آمیز نیز بخش جدایی‌ناپذیر این مبارزه است. زنان باید در انتخاب شریک زندگی، ادامه یا پایان رابطه، شغل، پوشش، رفت‌وآمد و روابط خصوصی خود از آزادی برخوردار باشند .قوانین تبعیض‌آمیز در زمینه طلاق، حضانت، سرپرستی فرزندان و ارث باید لغو شوند. تعدد زوجات و صیغه، حجاب اجباری، جداسازی جنسیتی و مجازات‌های سرکوبگرانه‌ای مانند شلاق و سنگسار نیز باید از نظام حقوقی و اجتماعی کنار گذاشته شوند. در حوزه مقابله با خشونت نیز، پیشگیری مؤثر، رسیدگی مستقل به پرونده‌ها، حمایت از قربانیان و مجازات متناسب و بازدارنده مرتکبان ضرورت دارد.

در این مسیر، معلمان، فعالان مدنی، مدافعان حقوق کودک و جنبش زنان می‌توانند در افشای موارد پنهان‌مانده، مستندسازی خشونت، مقابله با عادی‌سازی ازدواج کودکان نقش قابل توجهی باری کنند.

اما روشن است که حکومتی که خود برپاکننده و حافظ سامانه ستم و اعمال خشونت سازمانیافته بر زنان است، و مناسبات اقتصادی مبتنی بر ستم و استثمار مانع اصلی تحقق این مطالبات هستند.

معیار واقعی دفاع از خانواده باید امنیت، آزادی و برابری اعضای آن باشد. خانواده‌ای که در آن دختر کودک از حق انتخاب آینده‌اش محروم است یا زن برای پایان‌دادن به رابطه‌ای خشونت‌آمیز با تهدید جانی روبه‌رو می‌شود، نمی‌تواند صرفاً با عنوان حفظ سنت یا اخلاق توجیه شود. هیچ مردی مالک جان، بدن یا آینده یک زن نیست و هیچ پدری نباید اختیار مطلق بر سرنوشت دخترش داشته باشد. حق زندگی و انتخاب زنان امتیازی نیست که خانواده یا حکومت به آنان اعطا کند و هر زمان بخواهد پس بگیرد.

پایان‌دادن به زن‌کشی و کودک‌همسری، مستلزم تغییر مناسباتی است که کنترل بر زندگی زنان را حق مردان می‌دانند و برای این کنترل پشتوانه قانونی و نهادی فراهم می‌کنند. هدف نهایی باید جامعه‌ای باشد که در آن امنیت، آزادی، برابری و حق تصمیم‌گیری درباره آینده، حقوق تضمین‌شده همه زنان و دختران باشد.

زنان برای برخورداری از آزادی، امنیت و برابری به اجازه هیچ‌کس نیاز ندارند. حق زندگی و انتخاب آنان نه امتیازی اعطاشدنی است و نه حقی که بتوان با تهدید، خشونت یا قانون از آنان پس گرفت. پایان زن‌کشی و کودک‌همسری از جایی آغاز می‌شود که مالکیت بر بدن و زندگی زنان، در هر شکل و به هر نام، دیگر حق هیچ‌کس به شمار نیاید.

از صفحه ۱

گام بعدی پس از انتشار بیانیه چهار تشکل

درتاریخ ۱۸ مهر ۱۴۰۵ بیانیه مشترکی توسط چهار تشکل مستقل؛ "سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه"،"کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری"، "کارگران بازنشسته خوزستان" و "گروه اتحاد بازنشستگان" با عنوان "ضرورت ایجاد شبکه ارتباطی پیشروان و فعالان جنبش کارگری" انتشار یافت.

در این بیانیه ضمن توضیح تعرض مداوم سرمایه علیه زندگی و معیشت کارگران، و بیان وضعیت اقتصادی به غایت فلاکت‌بار کارگران، به این واقعیت اشاره شده که کارگران، هیچ راهی برای عقب نشینی و تحمل وضع موجود ندارند"، کارگر و دربرابر حاکمیت و سرمایه داران غیز ازادامه مبارزه هیچ راه دیگری پیش رو ندارد".بیانیه همچنین با اشاره به این واقعیت که اعتصابات و اعتراضات کارگری بستر مناسبی برای تشکل‌یابی طبقه کارگر فراهم می‌آورَد، بر اهمیت تشکل‌های طبقاتی و توده‌ای انگشت نهاده و تصریح نموده است که برای ایجاد این تشکل‌ها "باید آستین‌ها را بالا زد".

بیانیه چهار تشکل مستقل تا این جا که بر ضرورت پیوند و ارتباط میان پیشروان و فعالان جنبش کارگری تأکید می کند، فی نفسه بیانیه مثبتی است و تا آنجا که به نیات تشکل‌های امضا کننده برمی‌گردد، می‌تواند آغاز حرکتی محسوب شود که در در انتها نتایج مفیدی را نیز برای جنبش کارگری همراه داشته باشد.درشرایط موجود، هر تلاشی در هر اندازه برای سازمان‌یابی کارگران با هدف سراسری کردن اعتراضات و اعتصابات کارگری و مقابله با پراکندگی در اردوی نیروهای مدافع منافع طبقه کارگر، مثبت است وباید از ان استقبال کرد.گرچه هنوز واکنش قابل ملاحظه‌ای نسبت به این بیانیه تازه انتشاریافته مشاهده نمی‌شود، اما جا دارد این بیانیه در برخورد و چکش‌کاری فعالان سیاسی و کارگری صیقل یابد و توافق آن‌ها را جلب کند.

حال ببینیم بیانیه چهار تشکل چگونه می‌خواهد در فقدان تشکل‌های توده‌ای و طبقاتی کارگران، به سراسری شدن اعتصابات و اعتراضات کارگری و توده‌ای یاری برساند.

بیانیه می‌نویسد" رهبران و فعالان کارگری که در کانون‌های داغ مبارزه کارگری حضور دارند و از رابطه زنده و ارگانیکی با کارگران برخوردارهستند، می توانند با هدف سراسری کردن اعتراضات و اعتصابات کارگران در یک شبکه به هم مرتبط شوند و ارتباط خود را نهادینه کنند" و در ادامه می‌نویسد" فعالان و رهبران کارگری می‌توانند در ارتباط و پیوند باهم، تشکل و نهادی مانند شورای همکاری رهبران و فعالان کارگری را ایجاد کنند"

تا این‌جا، هرچه هست نشانی از خود کارگران، تشکل های کارگری و نمایندگان کارگران و این تشکل ها در میان نیست. اینکه این "رهبران کارگری" کی هستند و کجا هستند و چه کسانی و کجا آن ها را به رهبری خود انتخاب کرده اند روشن نیست. این ابهام در مورد"فعالان کارگری" نیز وجود دارد. آیا مقصود این است که تعدادی از فعالان کارگری و سیاسی و مدافعان حقوق کارگر صرف نظر از اینکه در مناسبات کار و سرمایه کجا ایستاده اند، رابطه آن ها با نقطه تولید چگونه است و چه نقشی در تولید ارزش اضافی دارند،،گرد هم آیند و "شورای همکاری رهبران و فعالان کارگری " را تشکیل دهند؟ نقش کارگران و تشکل های کارگری فعلاً موجود در این میان روشن نیست.

بیانیه در ادامه می‌افزاید" این شورای همکاری می تواند نمایندگان تشکل های سراسری معلمان،تشکل های بازنشستگان، پرستاران، رانندگان کامیون را و هم رهبران و فعالین دیگر بخش‌های طبقه کارگر را در بر گیرد"

ظاهراً صورت مسئله بدین شکل است که شورایی از رهبران(بخوان فعالان) کارگری و سیاسی که ارتباط‌هایی نیز با محیط‌های کارگری دارند تشکیل می‌شود که می‌تواند نمایندگان برخی تشکل مانند معلمان، تشکل های بازنشستگان، پرستاران، رانندگان کامیون و رهبران و فعالین دیگر بخش های طبقه کارگر را در بر گیرد.

نیازی به توضیح این مسئله نیست که اگر گفته می‌شود شورا می‌تواند نمایندگان فلان جریان ها را هم دربر گیرد واز چهار تشکل نام می‌برد، مفهومش این هست که در عین حال می تواند نمایندگان این جریان‌ها را در برنگیرد.

این تشکل یا شورای همکاری فرضی، مستقل از ابهامات و ناروشنی هایی که باید برطرف شود، اگر نخواهد دردایره محدودعناصر و فعالان سیاسی و کارگری باقی بماند و درعمل واقعاً به یک تشکل اثرگذار تبدیل شود، باید از محدوده چند تن فعال کارگری به فرض در چهار تشکل امضا کننده بیانیه و نیز ازمحدوه چهار تشکل یاد شده فراتر رود.دربیانیه چهار تشکل پیرامون تشکیل "شورای همکاری رهبران و فعالان کارگری" هیچ اشاره ای به سندیکای کارگران شرکت واحد اتوس رانی تهران و حومه نشده است. مهم تر از این در بیانیه چهار تشکل، جایگاه خود کارگران و نمایندگان تشکل های کارگری فعلاً موجود به فراموشی سپرده شده است. چرا در آن "شورای همکاری" نباید فرضاً نماینده تشکل کارگران شر کت کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه حضور داشته باشد؟ چرا بحثی از تشکل کارگران ذوب آهن و فولاد نیست؟ چرا صحبتی از از کارگران پتروشیمی، برق، نفت و گاز نیست؟ اگر مراد این است که تعدادی افراد فعال سیاسی و کارگری بی‌آنکه مانداتی از طرف کارگران داشته باشند و آن‌ها را نمایندگی کنند، با هم بنشینند و "شورای همکاری رهبران و فعالان کارگری" را از فراز سر کارگران ایجاد کنند، روشن است که از این شورا هرچه برآید، سازماندهی اعتصابات و اعتراضات سراسری بر نخواهد آمد. اینده مطرح شده در بیانیه چهار تشکل زمانی می توانست و می تواند نتایج محسوس واقعی در بر داشته باشد و در سازماندهی اعتصابات سراسری کارگری و توده ای نقش ایفا کند که در درجه اول روی نمایندگان کارگران و تشکل هایشان استوار می شد. در ان حالت اگر تنی چند از فعالین بیرون از محیط کارگران مورد تأیید کارگران هم در این ترکیب حضور می‌داشت، مشکلی ایجاد نمی‌کرد.

نکته بسیار مهم دیگر این است که این تشکل فرضی، خود را بجای تشکل سراسری کارگران قرار ندهد. بیانیه چهار تشکل البته این کار نکرده استف اما بسیار مهم است که ایجاد تشکل سراسری کارگری به فراموشی سپرده نشود و یا در پس تلاش‌های فعلی مدفون نشود. باید مراقب باشیم و دقت کنیم که اقدام و حرکت عملی و مثبت ما، کارگران و نمایندگان کارگران را زیر نگیرد یا بدتر از آن حذف نکند و تلاش ما، به تلاشی از فراز سر کارگران، برای کارگران تبدیل نشود.خصوصاً اینکه جنبش کارگری با این تیپ تلاش و تجربه منفی، بیگانه نیست. در سال ۱۳۹۳ نیز تلاش‌هایی در این زمینه بعمل آمد که ابتکار آن در دست " کانون مدافعان حقوق کارگر" و برخی فعالان خوش‌نام کارگری مانند محمود صالحی بود. این ها با عزیمت از ضرورت گسترش همکاری فعالیت‌های کارگری در سراسر کشور، درصدد ایجاد " تشکل سراسری کارگری" برآمدند. نشست هایی نیز در این زمینه برگزارشد. اما آن تلاش ها بجایی نرسید و نمی‌توانست برسد. شما نمی‌توانید تشکل سراسری کارگران را جدا از محیط و مبارزه کارگری و تشکل های فعال در محیط کار ایجاد کنید.تشکل سراسری کارگری از بطن مبارزه طبقاتی کارگران و در شرایط رشد و ارتقای سطح مبارزات طبقه کار گر بوجود می‌آید. اما آن ها در واقع می خواستند تشکلی از فعالان کارگری که چندوچون کمیت و کیفیت ان ناروشن بود و البته باحضور نمایندگان برخی تشکل‌ها که آن‌هم مبهم و ناروشن بود، از بالای سرکارگران تشکلی ایجاد کنند و از آن به عنوان "تشکل سراسری کارگری" یاد می کردند.آن تلاش ها محکوم به شکست بود و شکست خورد.

چهار تشکل امضا کننده بیانیه قطعاً این تجربه را در نظر دارند یا باید درنظر داشته باشند و نباید تجربه را دوباره تجربه کنند. تشکل سراسری

درصفحه ۶

پیش به سوی تشکیل
حزب طبقه کارگر

از صفحه ۵

گام بعدی پس از انتشار بیانیه چهار تشکل

کارگری یک چیز است و جمع چند فعال منفرد و گاه متشکل کارگری یک چیز دیگر. نمی‌توان هرتشکلی ولو با جمع یکی دو تشکل فعالان کارگری باضافه تنی چند از فعالان سیاسی و کارگری منفرد را تشکل سراسری کارگری نامید.تشکل سراسری کارگری همان‌طور که در بیانیه چهار تشکل نیز به آن اشاره شده، از درون مبارزات طبقه کارگر سر بر می آورد و در جریان مبارزه شکل می‌گیرد.جنبش طبقه کارگر تا کنون آفریننده نمونه‌های متعدد و گوناگونی از تشکل های سراسری کارگری بوده است. برای نمونه می‌توان از شوراهای سراسری کارگری یا شورای مرکزی کمیته های کارخانه در روسیه نام برد. درجنبش کارگری ایران نیز نمونه ها فراوان است که از جمله می‌توان از شکل گیری اتحاد شوراهای کارگری در سال ۵۸ یاد کرد، مانند اتحاد شوراهای کارگری گیلان، اتحاد شوراهای تبریز،کانون شوراهای شرق تهران، شوراهای متحده غرب، اتحاد شوراهای سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران و شوراهای کارگری در صنعت نفت.تشکل سراسری کارگری تشکلی است که به نیازهای مبارزاتی سراسری کارگران پاسخ دهد. وقتی یک تشکل سراسری می تواند به نیازهای مبارزاتی سراسری طبقه کارگر پاسخ دهد، که در مقیاس سراسری در میان کارگران نفوذ و اعتبار داشته باشد.

نفس تهیه و انتشار بیانیه چهار تشکل مستقل و طرح ایده ی "ضرورت ایجاد شبکه ارتباطی پیشروان و فعالان جنبش کارگری" چنانکه پیش از این نیز اشاره شد گام مثبتی است که باید از ان استقبال شود. البته فعلاً بیش از ده روز از انتشار این بیانیه سپری نشده است. اولاً باید دید این بیانیه وموضوع محوری طرح شده در آن با چه واکنش و بازخوردی از جانب فعالان و تشکل های کارگری روبرو می‌شود و بعد از ان باید منتظر ابهام زدایی بیانیه از جانب چهار تشکل و اقدامات بعدی آن‌ها بود.

واقعیت این است که در شرایط مشخص و متلاطم جامعه که هرلحظه امکان برآمد توده وجود دارد، ایجاد و حضور فعال چنین تشکل یا شورایی که لااقل بخش هایی از کارگران و زحمتکشان را نمایندگی کند، تا حدودی می‌تواند فقدان و عدم حضور یک تشکل سیاسی و حزبی و کارگری قوی و با نفوذ را که بتواند در مقیاس تمام جامعه و در اوج تضادها و زدوخوردهای اجتماعی اظهار وجود کند، جبران نماید. این پروژه چنانکه با توفیق همراه شود، گرچه نمی‌تواند جایگزین تشکل سراسری کارگری و یا چنانکه در بیانیه چهار تشکل قید شده" نمی‌تواند جایگزین تشکل های توده‌ای و طبقاتی کارگران در محیط کار و سازمان سراسری کارگران گردد.

از ایده بیانیه چهار تشکل مستقل که پیش از این نیز به نحوی در رسانه های سازمان مطرح شده بود باید حمایت کرد. بیانیه چهار تشکل مستقل اولین گام است تا گام‌های بعدی چه باشند.

علیه اجرای حکم شلاق بر پشت کارگران به اعتراض برخیزیم

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

دو تشکل کارگری صنعت نفت با صدور بیانیهٔ مشترکی در تاریخ یکشنبه ۱۹ مهر ۱۴۰۵ از اجرای حکم شلاق بیش از ۱۰ کارگر متخصص پتروپارس در هویزه خبر داده و با محکوم کردن این اقدام، خواستار اعتراض کارگران و بازگشت کارگران اخراجی به کار شدند. این کارگران پیشتر در اعتراض به اخراج از کار و تمدید نشدن قراردادهایشان تجمع کرده بودند. به گفتهٔ این دو تشکل کارگری، کارگران معترض در جریان اعتراض، با برخورد و خشونت فیزیکی مأموران انتظامی مواجهه و سپس بازداشت شدند. پس از بازداشت، شعبه‌ای از دادگاه کیفری ۲ هویزه در ۱۳ تیر ۱۴۰۵ هر کدام از آنان را به ۷۴ ضربه شلاق و پرداخت ۲۰ میلیون تومان جزای نقدی محکوم کرد. این دو تشکل کارگری اکنون اعلام کرده‌اند که حکم ۷۴ ضربه شلاق آنان اجرا شده است.

بر اساس بیانیه شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پیمانی نفت و شورای سازماندهی اعتراضات کارگران غیر رسمی نفت (ارکان ثالث)، کارگران پس از اخراج و تمدید نشدن قراردادهای کاری‌شان، بارها برای بازگشت به کار به مسئولان محلی، استانی و مقام‌های تهران مراجعه کرده بودند، اما نه تنها هیچ نتیجه‌ای نگرفتند، بلکه با شکایت کارفرما محکوم به ضربات شلاق هم شدند. آنان پس از آنکه با بی‌توجهی مقامات محلی و دولتی روبه‌رو شدند، در مقابل شرکت پتروپارس تجمع کردند و مدیریت شرکت با شکایت و طرح اتهام‌هایی علیه آنان از جمله «انسداد مسیر و ایجاد ضرر و زیان»، عملاً زمینه پیگرد قضایی کارگران معترض را فراهم کرد.

بیدادگاه جمهوری اسلامی در شرایطی احکام ضد انسانی شلاق را بر پیکر کارگران مبارز و زحمتکش فرود می‌آورند، که جامعه در بحران‌های عمیق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گرفتار شده و تضادهای طبقاتی و نارضایتی انباشته در مقیاس عمومی، زمینه‌ساز خیزش‌های اجتماعی گسترده‌اند. پوشیده نیست در چنین شرایطی نه فقط حاکمیت در برابر مطالبات بر حق کارگران و توده‌های زحمتکش پاسخی ندارد، بلکه بحران‌های انباشته مشروعیت و توان اداره جامعه را نیز از رژیم گرفته است. لذا، حاکمیت که بقای خود را در گرو حفظ مناسبات طبقاتی موجود می‌بیند، برای جلوگیری از فروپاشی و مهار خیزش‌های اجتماعی، به تمامی ابزارها سرکوب نظیر بازداشت و شلاق و زندان و اعدام متوسل می‌شود، تا با ایجاد رعب و وحشت مبارزات کارگران و توده‌های زحمتکش را درهم بشکند.

در چنین وضعیتی بحرانی، که گرانی و تورم، زندگی میلیون‌ها کارگر و توده‌های زحمتکش را تباه کرده و حداقل دستمزد کارگران به زیر یک‌چهارم خط فقر رسیده است؛ حاکمیت به پشتوانه نیروهای امنیتی در صدد افزایش تدریجی بهای بنزین است تا ورشکستگی نظام و هزینه‌های جاری کشور را بر دوش کارگران و زحمتکشان قرار دهد و آنان را به فقر فزون‌تری بکشاند.

حال در این شرایط نابسامان که کمر کارگران و توده‌های مردم زحمتکش زیر بار تورم و گرانی خم شده است، اجازه ندهیم فرود آمدن ضربات شلاق بر پیکر کارگران به امری عادی در جامعه تبدیل شود. نباید در برابر چنین اقدامی وحشیانه سکوت کرد. اجرای حکم شلاق بر گردهٔ بیش از ۱۰ کارگر مبارز، اقدامی وحشیانه و تجلی عریان بربریت جمهوری اسلامی‌ست. لذا همانطور که «شوراهای کارگران نفت» از همه کارگران این صنعت و دیگر مراکز کارگری خواسته‌اند، تا با برگزاری اعتراضات و اعتصابات، زمینه‌های بازگشت کارگران اخراجی به کار را فراهم سازند، جامعه نیز باید ضمن اعتراض به اجرای چنین حکم وحشیانه‌ای، خواستار بازگشت به کار کارگران اخراجی باشد.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست با اعلام تنفر و انزجار شدید از اجرای حکم ظالمانه شلاق بر گرده کارگران مبارز و معترض، همه کارگران را در همگامی و همراهی با فراخوان این دو تشکل کارگری در دفاع از خواسته‌های کارگران اخراجی دعوت می‌نماید. تا در اتحادی همگانی علیه چنین رویه‌های ضد انسانی اعتراض کنیم.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی، زند باد سوسیالیسم!

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
دوشنبه ۲۰ مهر ۱۴۰۵ برابر با ۱۲ اکتبر ۲۰۲۶

امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری- حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

از صفحه ۱

مسکن حق است، نه کالا

در برلین، اعتراض سپتامبر ۲۰۲۶ بر مسکن قابل‌پرداخت و مقابله با راندهشدن ساکنان از محله‌هایشان متمرکز بود. در پرتغال، مارس همین سال، معترضان در شانزده شهر علیه افزایش قیمت خانه و تسهیل تخلیه‌ها به خیابان آمدند. در آمستردام هلند، تجمع گسترده‌ای در ۱۱ اکتبر ۲۰۲۶ در اعتراض به کمبود مسکن و هزینه‌های سنگین آن برپا گردید، تجمع‌های دوبلین در سال ۲۰۲۵، اعتراضات آمستردام در سال‌های ۲۰۲۱ و ۲۰۲۳ و حرکت‌های اعتراضی فرانسه در پایان مارس ۲۰۲۵ نیز جنبه‌های مختلف بحران، از کمبود مسکن اجتماعی تا خالی‌ماندن ساختمان‌ها و تخلیهٔ مستأجران، را برجسته کردند. در لندن، دسامبر ۲۰۲۴، کنترل اجاره‌ها محور اعتراض بود و در برانکس نیویورک، ژوئن ۲۰۲۵، مستأجران علیه افزایش اجاره‌ها تجمع کردند و خواستار ثابت‌ماندن اجاره‌بها شدند.

اعتراض علیه بحران مسکن در اروپا پیشینه‌ای طولانی دارند. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، جنبش اشغال خانه‌های خالی در شماری از کشورهای اروپایی، گروه‌هایی با موقعیت‌های اجتماعی و دیدگاه‌های سیاسی متفاوت را گرد هم آورد. اهمیت سیاسی آن در گسترش کنش جمعی پیرامون مسکن و پیوند زدن نیاز به سرپناه با نقد مناسبات مالکیت و قدرت در شهر بود. اشغال ساختمان‌های خالی، هم پاسخی مستقیم به نیاز سکونت و هم اعتراضی عملی به مناسباتی بود که خالی‌ماندن ملک را در کنار بی‌خانمانی و ناامنی سکونت ممکن می‌کرد. در بخش‌های سیاسی‌تر جنبش، این اقدام با تلاش برای ایجاد فضاهای خودگردان و مشارکت در تصمیم‌گیری دربارهٔ محله همراه شد .این جنبش دستاوردهای مشخصی در تأمین سرپناه، جلوگیری از تخریب ساختمان‌ها و ایجاد فضاهای جمعی داشت، اما نتوانست بحران عمومی مسکن را برطرف کند. حتی حفظ بناها همیشه به حفظ امکان سکونت مردم کم‌درآمد نینجامید.

برای فهم تداوم بحران مسکن و اعتراضات پیرامون آن، باید تغییرات سیاست‌گذاری مسکن در دهه‌های بعد را نیز بررسی کرد در بسیاری از کشورهای اروپایی، فروش مسکن عمومی، همراه با جایگزین نشدن واحدهای فروخته شده و کاهش سرمایه‌گذاری در مسکن اجتماعی، دسترسی خانوارهای کم‌درآمد به مسکن ارزان‌تر را محدود کرده است .در آلمان، خصوصی‌سازی بخشی از موجودی مسکن عمومی و پایان یافتن دورهٔ تعهدات اجارهٔ حمایتی بسیاری از واحدها، از مسیرهای متفاوت به کاهش دسترسی به مسکن حمایتی انجامیده‌اند. در انگلستان، خانه‌های فروخته‌شدهٔ شهرداری به اندازهٔ کافی جایگزین نشدند. در شماری از شهرهای گردشگری نیز گسترش اجاره‌های کوتاه‌مدت به گردشگران بر فشار بازار سکونت افزوده است.

فروش مسکن عمومی، تعداد ساختمان‌ها را مستقیماً کاهش نمی‌دهد، اما اختیار تعیین اجاره و شرایط دسترسی به آن‌ها را تغییر می‌دهد. کاهش ساخت و عرضهٔ مسکن دولتی و شهرداری نیز خانوارهای بیش‌تری را به بازار خصوصی وابسته می‌کند؛ بازاری که در آن، سرمایه‌گذاری تابع سودی است که از فروش یا اجارهٔ مسکن انتظار می‌رود. ازاین‌رو، حتی با افزایش نیاز به خانه، ساخت‌وساز ممکن است به دلیل کاهش سودآوری کند یا متوقف شود. گرانی وام، مصالح و زمین موانعی واقعی‌اند، اما سیاست‌های دولت دربارهٔ تأمین مالی، استفاده از زمین و تخصیص بودجه بر چگونگی مواجهه با این موانع اثر می‌گذارند.

وابستگی به بازار خصوصی مسکن و فشار سودجویی بر زندگی مستأجران، به کشورهای غربی محدود نمی‌شود. در ایران نیز این مناسبات، در بستر سیاست‌های جمهوری اسلامی، تورم مزمن و عدم حمایت از مستأجران، بحران را تشدید کرده‌اند. ویژگی‌های اقتصاد متکی به درآمد نفت و شیوهٔ تخصیص زمین و اعتبار نیز در شکل‌گیری این بحران نقش دارند. در شرایط تورمی، زمین و مسکن علاوه بر تأمین مسکن، وسیله‌ای برای حفظ ارزش دارایی و کسب سود با افزایش قیمت و اجاره‌اند. تخصیص زمین، مجوز و تسهیلات، هنگامی که در خدمت منافع گروه‌های برخوردار قرار گیرد، به گسترش رانت و نابرابری در دسترسی به مسکن کمک می‌کند .در این میان، نقش بانک‌ها و نهادهای بزرگ مالک و جهت تخصیص اعتبار اهمیت دارد. این که منابع مالی به چه پروژه‌هایی اختصاص می‌یابند، چه نوع واحدهایی ساخته می‌شوند و قیمت فروش یا اجارهٔ آن‌ها چقدر است، تعیین می‌کند که سرمایه‌گذاری در مسکن تا چه اندازه پاسخ‌گوی نیاز گروه‌های مختلف درآمدی باشد.

در کلان‌شهرها، به‌ویژه در تهران، افزایش اجاره و ودیعه در کنار عقب‌ماندن دستمزدها از هزینه‌های زندگی، بحران مسکن را به یکی از سازوکارهای بازتولید فقر تبدیل کرده است. طبق برخی برآوردها، اجاره‌بها برای بخشی از خانوارهای مستأجر در این شهرها بین ۷۰ تا ۸۰ درصد درآمد خانوار را می‌بلعد. این فشار، علاوه بر خانوارهای کم‌درآمد، بخشی از دیگر مزدبگیران و طبقهٔ متوسط را نیز در حفظ مسکن مناسب با دشواری روبه‌رو کرده است. تأمین ودیعه نیز دسترسی به خانه را، علاوه بر دستمزد، به پس‌انداز، حمایت خانواده یا امکان قرض گرفتن وابسته می‌کند.

گزارش‌های میدانی از راه‌هایی حکایت دارند که برخی خانوارها برای حفظ سرپناه ناچار به پذیرش آن‌ها شده‌اند: کوچک‌کردن خانه، هم‌خانگی ناخواسته، بازگشت به خانهٔ والدین، پذیرش سکونت نامناسب یا کوچ به روستاها و شهرهای پیرامونی. تمرکز فرصت‌های شغلی در تهران، در کنار هزینهٔ بالای سکونت، بخشی از شاغلان را به زندگی بیرون از شهر و رفت‌وآمد روزانه وادار می‌کند. اجارهٔ کم‌تر در پیرامون ممکن است با مسیرهای طولانی، هزینهٔ حمل‌ونقل و دورشدن از خدمات و شبکه‌های حمایتی همراه شود. به این ترتیب، صرفه‌جویی اجباری در هزینهٔ مسکن می‌تواند به بهای فرسودگی و کاهش زمان استراحت و زندگی خانوادگی تمام شود.

برآوردهای منتشرشده از سوی مرکز پژوهش‌های مجلس دربارهٔ سال ۱۴۰۲ نیز فشار هزینهٔ مسکن را نشان می‌دهند. بر اساس این محاسبات، حدود دو میلیون خانوار، معادل ۴۰ درصد خانوارهای مستأجرِ مورد محاسبه در کشور، درگیر فقر بوده‌اند. این رقم، علاوه بر خانوارهای دچار فقر درآمدی، خانوارهایی را در بر می‌گیرد که پس از پرداخت هزینه‌های تأمین مسکن، منابع کافی برای دیگر نیازهای ضروری ندارند.

محرومیت مسکونی به ناتوانی در پرداخت اجاره محدود نمی‌شود. مدیرعامل شرکت بازآفرینی شهری در شهریور ۱۴۰۴، جمعیت ساکن بافت‌های فرسودهٔ کشور را حدود ۱۱ میلیون نفر و ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی را حدود ۸ / ۶ میلیون نفر اعلام کرد. این برآوردها، بدون روشن بودن مرز محدوده‌ها و احتمال همپوشانی، قابل جمع نیستند؛ همچنین وضعیت اقتصادی و کیفیت سکونت همهٔ ساکنان این مناطق یکسان نیست. بااین‌حال، این ارقام توجه را به ایمنی بنا، دسترسی به زیرساخت و خدمات و کیفیت محیط زندگی جلب می‌کنند؛ مسائلی که داشتن سند یا مالکیت سرپناه، به تنهایی آن‌ها را تضمین نمی‌کند.

نابرابری منطقه‌ای و تمرکز فرصت‌های شغلی و خدمات در شهرهای بزرگ نیز در گسترش این محرومیت نقش دارند. مهاجرت از روستاها و شهرهای کوچک‌تر، نیاز به مسکن و زیرساخت را در مناطق مقصد افزایش می‌دهد؛ اما گرانی زمین و اجاره و کمبود مسکن قابل‌پرداخت، بخشی از تازه‌واردان را به سکونت در حاشیه‌ها سوق می‌دهد. همزمان، بخشی از ساکنان پیشین کلان‌شهرها نیز زیر فشار هزینهٔ مسکن به همین مناطق رانده می‌شوند. گسترش سکونتگاه‌های غیررسمی را باید در پیوند این جابه‌جایی‌ها با نابرابری در دسترسی به زمین، مسکن و خدمات شهری بررسی کرد.

کارتن‌خوابی و شکل‌های گزارش‌شده‌ای مانند پشت‌بام‌خوابی و اتوبوس‌خوابی، از شدیدترین جلوه‌های این محرومیت‌اند. اما سنجش بحران به هزینهٔ سکونت محدود نمی‌شود: انتقال به سرپناهی ارزان‌تر و ناایمن ممکن است هزینهٔ خانوار را کاهش دهد، در حالی که محرومیت آن را بیش‌تر می‌کند. از این‌رو، آمار هزینهٔ مسکن باید در کنار کیفیت سرپناه، تراکم سکونت و دسترسی به خدمات بررسی شود.

درگیری‌های نظامی اخیر میان ایران، اسرائیل و آمریکا، فشار تازه‌ای بر این بحران وارد کرده‌اند. آسیب دیدن خانه‌ها و خروج موقت خانوارها از مناطق ناامن، مسئلهٔ سکونت را برای بخشی از مردم به نیاز فوری به سرپناه و اسکان جایگزین تبدیل کرده است. جابه‌جایی برای گریز از حملات نیز الزاماً به معنای رهایی از هزینهٔ خانهٔ قبلی نیست و می‌تواند هزینهٔ اقامت موقت، حمل‌ونقل و دورشدن از محل کار را به مخارج خانوار اضافه کند.

همزمان، آسیب به مراکز تولیدی، تعطیلی یا کاهش فعالیت بنگاه‌ها و اختلال در کسب‌وکارها، به بیکاری و افت درآمد بخشی از کارگران و دیگر شاغلان انجامیده است. برای مستأجری که شغل یا بخشی از مزد خود را از دست می‌دهد،

درصفحه ۸

از صفحه ۷

مسکن حق است، نه کالا

حتی اجارهٔ ثابت نیز دشوارتر می‌شود. از این مسیر، جنگ هم خانوارهای بیش‌تری را به فقر کشانده و هم محرومیت خانوارهای پیش‌تر فقیر را عمیق‌تر کرده است؛ زیرا پرداخت اجاره سهم بیشتری از منابع باقی‌مانده را می‌گیرد و امکان تأمین خوراک، درمان و دیگر نیازهای ضروری محدودتر می‌شود. آمارهای سال‌های پیش، زمینهٔ این آسیب‌پذیری را نشان می‌دهند، اما تمام ابعاد وضعیت کنونی را بازتاب نمی‌دهند.
تداوم بحران مسکن، از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تا ایران، نشان می‌دهد که افزایش ثروت، پیشرفت فناوری ساختمان و گسترش ظرفیت تولید، به‌خودی‌خود دسترسی همگانی به خانهٔ مناسب را تضمین نمی‌کنند. افزایش ارزش املاک می‌تواند همزمان با ناامنی سکونت و راندهشدن مزدبگیران از محله‌هایشان پیش برود.
این‌جاست که می‌توان به تحلیل مارکس و انگلس بازگشت. در چارچوب نقد آنان، بحران مسکن جدا از مناسباتی نیست که تولید و تخصیص امکانات زندگی را تابع سود می‌کنند. انگلس در «مسئلهٔ مسکن»، بحران سکونت را در پیوند با شیوهٔ تولید سرمایه‌داری بررسی می‌کند و رامحل‌های خرده‌بورژوایی مانند تبدیل کارگر به مالک خانه را نقد می‌کند؛ زیرا این رامحل‌ها، بدون تغییر مناسبات سرمایه‌داری، وعدهٔ حل مسئله‌ای اجتماعی را از طریق مالکیت فردی می‌دهند. در امتداد این نقد، ساخت بیش‌تر و اعطای تسهیلات می‌توانند بخشی از نیاز فوری را پاسخ دهند، اما به تنهایی مناسبات بازتولیدکنندهٔ بحران را تغییر نمی‌دهند. در همین چارچوب، حل ریشه‌ای مسئله مستلزم عبور از نظم سرمایه‌داری و سازمان‌دهی تولید و توزیع مسکن بر پایهٔ نیاز انسان‌هاست؛ چنین تحولی، علاوه بر ساخت خانه، دگرگونی در مالکیت و استفاده از زمین، تخصیص منابع و تصمیم‌گیری دربارهٔ شهر و محل زندگی را دربر می‌گیرد.
این چشم‌انداز، اهمیت اعتراضات کنونی و دستاوردهای فوری آن‌ها را کاهش نمی‌دهد. جلوگیری از تخلیه، کاهش اجاره و تأمین خانه‌ای امن، تغییری واقعی در زندگی مردم است و مبارزه برای آن‌ها نباید به انقلاب موکول شود. تجربهٔ جنبش اشغال خانه‌ها نیز ظرفیت سازمان‌یابی و اقدام جمعی را نشان داد؛ هرچند رفع بحران عمومی، مستلزم پیوند این مطالبات بلاواسطه با مبارزه برای تغییر بنیادی مناسبات مسکن است. انقلاب اجتماعی نیز باید از آغاز، پاسخ‌گویی به نیاز فوری سرپناه را جزئی از فرایند گذار قرار دهد.
برنامهٔ سازمان برای فردای انقلاب در زمینهٔ مسکن، دقیقاً بر همین ضرورت استوار است: همهٔ مردم ایران باید از مسکن مناسب برخوردار باشند. تحقق این خواست تودهٔ زحمتکش مردم، نیازمند اجرای یک برنامهٔ همه‌جانبه برای تولید انبوه مسکن است. مادام که مشکل مسکن به‌طور بنیادی حل نشده است، اجاره‌ها باید متناسب با سطح دستمزد کارگران تعیین شوند و اجرای آن ضمانت داشته باشد. بخشی از هزینه‌های مسکن نیز باید از طریق یارانهٔ حکومت شورایی تأمین گردد.

در محکومیت شلاق بربریت بر پشت کارگران

بر طبق گزارشی که در کانال تلگرامی "گروه اتحاد بازنشستگان" به نقل از "موج اهواز" انتشار یافته است، بیش از ده کارگر اخراج‌شده شرکت پتروپارس هویزه، عمدتاً از نیروهای بومی عرب و دارای مدارک کارشناسی و کارشناسی ارشد، توسط دستگاه قضائی به تحمل ۷۴ ضربه شلاق و پرداخت ۲۰۰ میلیون جریمه نقدی محکوم شدند. این کارگران سابقه سال‌ها فعالیت در پروژه ساخت و راه‌اندازی تأسیسات میدان مشترک نفتی آزادگان جنوبی را دارند؛ اما اعتراض آنان به عدم تمدید قرارداد با شکایت شرکت و طرح اتهام‌هایی مانند «انسداد مسیر» و «ایجاد ضرر و زیان» علیه کارگران با برخورد انتظامی، بازداشت و پیگرد قضایی روبه‌رو شد. آنان پیش از صدور حکم، بارها مقابل استانداری اهواز، فرمانداری هویزه و دیگر نهادهای مسئول تجمع کرده و خواهان بازگشت به کار شده بودند، اما پاسخی نگرفتند. حتی به گفته یکی از کارگران، وعده شفاهی بازگشت به کار نیز به آنان داده شده بود؛ وعده‌ای که سرانجام نه به بازگشت به کار، بلکه به صدور و اجرای حکم شلاق و جریمه انجامید.

بیدادگاه جمهوری اسلامی در شرایطی ضربات حکم بربریت شلاق را بر پشت کارگران مبارز و زحمتکش فرود آورده‌اند، که جامعه آبستن تحولات بزرگ اجتماعی‌ست. در وضعیتی که حاکمیت با بحران‌های عدیده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی روبه‌روست، دستگاه قضایی و سرمایه‌داران و کل نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران دست به دست هم داده‌اند تا با صدور و اجرای حکم شلاق و زندان و اعدام جلوی اعتراضات کارگران و توده‌های زحمتکش را بگیرند. در این میان کابینهٔ پزشکیان که بود و نبودش برای توده‌های مردم ایران علی‌السویه است، تنها هنرش دادن وعده های توخالی به توده‌های مردم ایران است. در چنین وضعیت بحرانی که تورم افسارگسیخته، زندگی میلیون‌ها کارگر و توده‌های زحمتکش را تباه کرده و دستمزد کارگران به دشواری تأمین کنندهٔ یک‌چهارم حداقل هزینه‌های ضروری آن‌هاست. در شرایطی که میلیون‌ها بیکار از همین حداقل دستمزد هم محرومند و فقر و گرسنگی بر سر توده‌های مردم ایران آوار شده است، پزشکیان در همدستی با همهٔ سرکوبگران جمهوری اسلامی با افزایش کالاها و خدمات انحصاری دولت و طرح تدریجی افزایش بهای بنزین در صدد است تا هزینه‌های جاری نظام را بر دوش کارگران و زحمتکشان قرار دهد و آنان را به فقر فزون‌تری بکشاند.

حال در چنین شرایطی که کمر کارگران زیر بار تورم و گرانی خم شده است، فرود آمدن شلاق بر گردهٔ بیش از ۱۰ کارگر مبارز، صرفاً اجرای یک حکم نیست. اوج بربریت جمهوری اسلامی‌ست. سکوت در برابر چنین بربریتی جایز نیست. عموم کارگران باید این اقدام ضد انسانی سرمایه‌داران و دولت پاسدار منافع آن‌ها را شدیداً محکوم کنند و خواستار بازگشت کارگران اخراجی به کار شوند.
سازمان فدائیان (اقلیت) ضمن محکومیت شدید اجرای حکم ظالمانه و ضد انسانی شلاق بر پشت کارگران، عموم کارگران را به همگامی و همراهی با خواسته‌های کارگران اخراجی فرا می‌خواند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی
سرنگون باد نظام سرمایه‌داری
زنده باد آزادی – زنده باد سوسیالیسم
سازمان فدائیان (اقلیت)
۲۰ مهر ۱۴۰۵

کار، نان، آزادی – حکومت شورایی

در برابر ارعاب غیر انسانی و شرم آور جمهوری اسلامی عقب نشینی نمی‌کنیم

خبر حکم ۷۴ ضربه شلاق برای ۱۰ نفر از کارگران اخراجی شرکت پترو پارس و اجرای آن که در اعتراضی مدنی خواهان بازگشت به کار خود بودند جلوه‌ای دیگر از هراس افکنی رژیمی قرون وسطایی ست که کار، نان و آزادی این بنیادی ترین حقوق انسانی را از کارگران و زحمتکشان دریغ می‌نماید . صدور حکم شلاق و اجرای آن علیه کارگرانی که فقط کار می‌خواهند تا بخور و نمیری داشته باشند ، جنایتی ست که حکم آن تنها از حکومتی مانند جمهوری اسلامی ، طالبان افغانستان، داعش، بوکوحرام و... صادر و اجرا خواهد شد . رژیم جمهوری اسلامی حق داشتن کار را هم برای کارگران انکار می‌کند. این رژیم با بازگرداندن احکام قرون وسطایی که در دوران توحش بردگی اجرا می‌شده است ، به اعتراض کارگران جواب می‌دهد. زهی بیشرمی ، زهی خیال باطل که با چنین احکامی می‌توانند طبقهٔ کارگر ایران و زنان و دیگر زحمتکشان را با ارعاب و توحش به عقب نشینی از مبارزات پیشاروی وادار نمایند . کارگران اعلام می‌دارند که علیرغم سرکوب رژیم جمهوری اسلامی، حق داشتن کار ، تشکل و تحزب و حق اعتصاب و اعتراض را از ابتدایی ترین حقوق خود دانسته و برای کسب آنها پافشاری خواهند نمود.

اما رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی از بدو استقرار خود تاکنون نه تنها به چنین حقوق بنیادینی تمکین نکرده بلکه با ددمنشانه ترین شکل سرکوب به مقابله با آنها برخاسته است . تلفیق دین و دولت به این رژیم اجازه داده است تا با تمسک به مذهب به صدور احکامی متوسل شود که مردم ایران از انقلاب مشروطیت تا کنون خواهان حذف و برچیدن آنها بوده‌اند. توسل به شکنجه‌های وحشیانه با عنوان حد و دست بردن به احکام قرون وسطایی مانند قصاص، سب النبی ، محاربه ، بغی و به دنبال آن توسل به اعدام‌های گسترده، نتیجهٔ این تلفیق دین و دولت بوده است . در دادگاه‌های جمهوری اسلامی هیچ یک از حقوق متهمان چون دارا بودن از استقلال رای قاضی، علنی بودن محاکمات ، حق متهم در گزینش وکیل انتخابی و حضور هیئت منصفه وجود ندارد . گذراندن قوانینی چون حجاب اجباری برای زنان در جهت نفی آزادی و کرامت انسانی و محروم نمودن آنان از ابتدایی ترین حقوق بشری ، از نتایج تلفیق دین و دولت است . محروم نمودن اقلیت‌های دینی و اتنیکی از حقوق برابر و انسانی و تعرض به جان و مال آنان بدون هرگونه ظاهرسازی حقوقی و بدون شرم و وقاحت هم از نتایج تلفیق دین و دولت است . همهٔ اینها فقط بخشی از اعمال حقوقی غیر انسانی و ضدبشری این حکومت در داخل کشور بوده که به او اجازه می‌دهد تا با وقاحت وبدون هیچگونه شرمی بر پشت کارگرانی که خواهان بازگشت به کار خود هستند شلاق ستم را وارد کند .اما در سطح بین‌المللی هم این رژیم از هیچگونه اعمال خرابکارانه و تخریب و ترور علیه زنان و مردانی که به زور سرکوب به خارج از کشور کوچ داده شده‌اند کوتاهی نکرده و نمی کند . متاسفانه عده‌ای کژ اندیش و اپورتونیست و خائن توانسته‌اند غرب ستیزی ارتجاعی این رژیم را به عنوان خصلت‌های ضد امپریالیستی آن جا بزنند . در حالی که استثمار و چپاولگری آن حد و مرزی نمی‌شناسد.رژیمی که نظم سرمایه داری قرن بیست و یکمی را با احکام حقوقی دوران برده داری و عهد عتیقی تلفیق کرده وضمن استثمار لجام‌گسیخته ، تسمه از گردهٔ کارگران و زحمتکشان و زنان برکشیده است نمی‌تواند ضد امپریالیست باشد.

باید یاد آور شد که این بار اول نیست که طبقهٔ کارگر ایران و فعالین آن با چنین احکام ضد بشری شلاق توسط این رژیم مواجه شده اند . دراوایل خرداد ۹۵ بود که حکم زندان و۵۰ تا ۱۰۰ ضربه شلاق برای ۱۷ نفر از کارگران معدن طلای آق دره صادر و اجرا گردید . تقریبا در همان زمان بود که ۹ نفر از کارگران معدن سنگ آهن بافق با احکام حبس و ۷۴ ضربه شلاق موجه گردیدند . که البته با اعتراضات وسیع علیه این احکام بخصوص به‌خاطر اعتراض گسترده علیه اجرای حکم در آق دره ، حکم شلاق کارگران بافق به حالت تعلیق درآمد . صدور همزمان چنین احکامی علیه کارگران معادن آق دره و بافق نشان میداد که تصمیم شکایت کارفرمایان این معادن و صدور احکام شلاق برای کارگران در بالاترین مراکز تصمیم گیری حکومت ، برنامه ریزی شده بوده است . در آبان ۹۷ نیز برای ۱۵ نفر از کارگران هپکو اراک حکم ۷۴ ضربه شلاق برای هرکدام از آنان صادر گردید که با اعتراض دیگر بخش‌ها بخصوص اعتراض جمعی کارگران نیشکر هفت تپه این احکام معلق گردید . احتمالا در سال ۸۶ بود که ۴ نفر از فعالین کارگری در سنندج به خاطر شرکت در مراسم اول ماه مه هر کدام با ۱۰ ضربه شلاق روبرو گردیدند . با اطمینان می‌توان گفت که طبقهٔ کارگر ایران تا سرنگونی این رژیم جنایتکار هیچگاه چنین احکام ظالمانه ضد انسانی را فراموش نخواهد کرد.

اینکه چرا جمهوری اسلامی بار دیگر و این بار علیه کارگران پترو پارس به صدور و اجرای چنین احکامی مبادرت می‌ورزد را باید در شرایطی دید که در آن قرار گرفته‌است. جمهوری اسلامی از اوج گیری مبارزات کارگران در همراهی با دیگر زحمتکشان و ستمدیدگان شدیدا هراسناک است و گمان می‌برد که با استفاده از شرایط جنگی که در آن قرار دارد می‌تواند با خون پاشیدن بر جامعه ، گسترش اعدام‌ها، دستگیری‌های وسیع و شکنجه و شلاق تجربهٔ به عقب راندن توده ها در دههٔ شصت بخصوص کشتار وسیع و سراسری زندانیان سیاسی در سال ۶۷ را زنده و تکرار نماید . اما باید بداند که امروز جامعهٔ ایران از دههٔ ۶۰ عبور کرده و توهم توده‌ها نسبت به مذهب و مستضعف پناهی حکومت زائل شده است . چنانکه بارها علیه کلیت آن و به شکل وسیع به میدان آمده اند . جمهوری اسلامی بر دریایی از خون غوطه می‌خورد و چنان در گرداب بحران‌های لاینحل گرفتار شده است که محال می‌نماید بتواند از آن جان سالم به در ببرد . جامعه نیز در شرایط انقلابی بسر می‌برد و مترصد است تا در بزنگاهی طومار آنرا در هم بپیچد . برای همین است که مانند حیوان وحشی چنگ بر صورت کارگران و ستمدیدگان می‌کشد. دائما تهدید میکند ،به دستگیری وسیع دست میزند ، شلاق میزند ، شکنجه میکند ، و به اعدامهای گسترده متوسل می‌گردد .

حقیقتا برای تودهٔ مردم راهی جز سرنگونی این رژیم باقی نمانده است . وقت آنست که طبقهٔ کارگر ایران با اتحاد و یکپارچگی خود ، مصمم‌تر و قاطعانه تر از هر زمانی ، به عنوان رهبر همهٔ زحمتکشان و همهٔ ستمدیگان ، پرچم مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شوراها را برافرازد تا خود و دیگر زحمتکشان را از ستم و استثمار و شلاق و شکنجه و اعدام وکشتار رها و برتمام مصائبی که این رژیم ایجاد نموده است نقطهٔ پایانی بگذارد .

همیشه گفته و باز هم می‌گوییم که پیروزی ما تنها در گرو اتحاد ماست . متشکل و متحد شویم.

سرنگون باد رژیمی که به جای تامین رفاه بر پشت کارگران شلاق وارد می‌کند

سرنگون باد رژیم سرمایه داری ارتجاعی و مذهبی جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی ، زنده باد سوسیالیسم

کار، نان ، آزادی ، حکومت شورایی.

۲۵ مهر ۱۴۰۵

هستهٔ کار نان ، آزادی هوادار سازمان فدائیان (اقلیت)

از صفحه ۱۲

درباره‌ی
گسترش مبارزه مسلحانه در بلوچستان

از چهره‌های دینی و اجتماعی، به‌ویژه افرادی که از نفوذ عمومی برخوردارند، این است که در مواجهه با تروریسم موضعی روشن، مسئولانه و بدون ابهام اتخاذ کنند".
البته مولوی عبدالحمید در رابطه با عملیات مسلحانه اخیر موضع گرفته است، ولی موضعش مانند همیشه دو پهلو بوده و دلیل آن هم روشن است. مردم بلوچستان از رژیم نفرت دارند و مولوی عبدالحمید نمی‌خواهد در شرایط کنونی علناً در برابر مردم بلوچستان قرار گیرد تا از این طریق نفوذ محدود خود بر مردم منطقه را حفظ کند. برای نمونه در مورد ترور نصرت افتخاری و افسانه عقیلا به ترتیب معاون فرهنگی و اجتماعی فرماندهی انتظامی استان و فرمانده بسیج زنان شهرستان مهرستان، در نماز جمعه این هفته گفت: "حرمت زنان در هر لباس و ارگانی که هستند باید حفظ شود، از دستگاه قضایی هم خواسته‌ام که زنان را اعدام نکند و فعالان سیاسی زن را آزاد کند". وی ۱۹ مهر پس از کشته شدن نصرت افتخاری پیام تسلیت نیز داد و از او با تعبیر شهید و بانویی که در مسیر خدمت به مردم جان باخته یاد کرد.
اما چه شده است که رژیم (آن‌طور که از رسانه‌های‌اش پیداست) با این همه نیروی سرکوب، در بلوچستان دچار هراس شده و به مولوی عبدالحمید پناه آورده است؟

درگیری‌های مسلحانه اخیر در بلوچستان

تنها از نیمه دوم شهریور تا امروز بیش از ۳۰ درگیری و یا عملیات مسلحانه در شهرها و دیگر مناطق بلوچستان رخ داده است.
یکی از شدیدترین درگیری‌ها در ۲۱ شهریور رخ داد. ساعت ۴ بامداد نیروهای نظامی یک منزل در منطقه بخشان سراوان را محاصره کردند. خانه با آرپی‌جی و نارنجک مورد هدف قرار گرفت و نیروهای نظامی از پهپاد شناسایی استفاده کردند. این یکی از خانه‌های تیمی نیروهای "جبهه مبارزین مردمی" بود. این جبهه در اطلاعیه خود اعلام کرد در پی این حمله، ۵ تیم پشتیبانی به منطقه فرستاد و پس از حدود ۹ ساعت درگیری شش نفر از محاصره خارج شدند. ۴ نفر از اعضای جبهه و ۹ نفر از نیروهای نظامی رژیم کشته شدند. "قرارگاه قدس نیروی زمینی سپاه" اما کشته شدگان سپاه را سه نفر و افراد مسلح را ۴ نفر اعلام کرد.
اعزام ۵ تیم پشتیبانی، ۹ ساعت درگیری و خارج کردن ۶ نفر از محاصره یک چیز را نشان می‌دهد و آن حضور گسترده نیروهای "جبهه مبارزین مردمی" در داخل بلوچستان ایران است. در حالی که در گذشته عموماً نیروها پس از عملیات از مرز خارج می‌شدند.
از میان حملات به خانه‌های تیمی، "جبهه مبارزین مردمی" سه مورد را تأیید کرده است که در هر سه مورد درگیری شدیدی رخ داد و نیروهای نظامی رژیم نیز تلفات قابل ملاحظه‌ای داشتند. اولین مورد در منطقه بخشان سراوان بود که در بالا آمد.

اول مهر نیروهای نظامی رژیم به یک خانه تیمی این جبهه در جهادآباد سراوان معروف به "داب" حمله می‌برند. نیروهای نظامی مسیرها را بسته و با سلاح‌های سبک و سنگین و کوادکوپتر شناسایی وارد عمل می‌شوند. درگیری ساعت‌ها ادامه می‌یابد. در جریان این درگیری سرتیپ حسین ظریفی فرمانده قرارگاه عملیاتی "شهید سجاد" نیروی زمینی سپاه و سرگرد احمد هراتی زراعتی مسئول اطلاعات همان قرارگاه کشته شدند. سپاه و "جبهه مبارزین مردمی" هر کدام ارقام متفاوتی در رابطه با کشته‌ها و مجروحین طرفین ارائه کردند. نکته مهم دیگر اعزام نیروهای پشتیبانی از سوی جبهه مبارزین مردمی بود.
۹ مهر در "منزل‌آب" زاهدان نیز به یکی از خانه‌های تیمی "جبهه مبارزین مردمی" حمله شد که این درگیری نیز ۴ ساعت (از ۶ تا ۱۰ صبح) به طول انجامید. جدا از ترور برخی از عوامل نظامی رژیم، در این مدت دو مولوی مزدور رژیم به نام‌های یوسف گرگیچ و محمدانور ریگی نیز توسط افراد مسلح کشته شدند.
مهم‌ترین و پرتلفات‌ترین درگیری در مدت اخیر، ۲۱ مهر در ارتفاعات چاه‌احمد و ساه‌لوپ تفتان صورت گرفت. "جبهه مبارزین مردمی" مدعی‌ست که در این درگیری بیش از ۲۰ تن از نیروهای نظامی رژیم کشته شدند. سایت خبری "حال‌وش" اما بیش از ۲۰ کشته و زخمی گزارش کرده است. براساس گزارش این سایت خبری، ۱۸ موتورسیکلت حامل نیروهای فاطمیون از پایگاه سرکال قلعه‌بید به ارتفاعات اعزام شدند که در کمین نیروهای "جبهه مبارزین مردمی" قرار گرفتند و فرمانده آن‌ها به نام یاسر باقری اهل بم و از نیروهای قرارگاه قدس نیروی زمینی سپاه در این درگیری کشته شد.
"جبهه مبارزین مردمی" اگرچه بزرگ‌ترین نیروی مسلح مخالف در منطقه سیستان و بلوچستان است، اما مسئولیت انجام تعداد قابل توجهی از عملیات مسلحانه در منطقه با آن نبوده و این عملیات توسط هسته‌های مسلح جوانان بلوچ صورت گرفته است که در اقصا نقاط بلوچستان به صورت پراکنده حضور دارند. دیگر نیروی مسلح "انصارالفرقان" است که گرایش مذهبی شدیدی نسبت به سایر جریانات مسلح دارد و در هیچ کدام از عملیات‌های اخیر نقشی نداشته است.
"جبهه مبارزین مردمی" در ۱۹ آذر ۱۴۰۴ شامل جیش‌العدل، جنبش پادا بلوچ، حرکت نصر بلوچستان، گروه محمد رسول‌الله به رهبری حاجی واحدبخش و پیکارجویان خودجوش بلوچ اعلام موجودیت کرد. نیروی اصلی این جبهه همان جیش العدل است. در بیانیه اعلام موجودیت جبهه بر این موارد تأکید شده است: "رهایی از ساختار ولایت فقیه؛ مقابله با تبعیض قومی و مذهبی؛ ایرانی برای تمام ایرانیان؛ پاسداری از کرامت انسانی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی؛ گفت‌وگو، مدارا و همکاری میان جریان‌های مختلف و بالاخره حق دفاع مشروع". در واقع جبهه تلاش دارد تا با فاصله گرفتن از سابقه مذهبی جیش العدل خود را گروهی معرفی کند که برای آزادی و دموکراسی و رفع تبعیض‌های قومی و مذهبی و جنسیتی مبارزه می‌کند. جنبش پادا بلوچ هم اگرچه تاریخ تأسیس آن در اینترنت سال ۹۶ اعلام شده، اما در طول این سال‌ها هیچ عملیات مستقلی تا تشکیل "جبهه مبارزین مردمی" به نام این جنبش انجام نگرفته است. از پادا بلوچ به عنوان تشکلی وابسته به سازمان مجاهدین خلق نام برده می‌شود. این جنبش سایت رسمی ندارد، اما سازمان مجاهدین در سایت‌های خود از کارزاری به نام "پادا بلوچ – پادا ایران" (برخیز بلوچ، برخیز ایران) و فعالیت کانون‌های شورشی خود در منطقه سخن گفته است. به رغم این که "جبهه مبارزین مردمی" تلاش کرده است که خود را مدافع حقوق ملی مردم بلوچستان و آزادی و دمکراسی معرفی کند، اما خصلت مذهبی و ارتجاعی آن از ترکیب نیروهای تشکیل دهنده آن روشن است.

درصفحه ۱۱

از صفحه ۱۰

درباره‌ی
گسترش مبارزه مسلحانه در بلوچستان

علل گسترش مبارزه مسلحانه در بلوچستان

فقر و بیکاری در بلوچستان بیداد می‌کند و این واقعیت از چشم هیچ‌کس پنهان نیست. میزان فقر و بیکاری در بلوچستان از دیگر مناطق ایران بسیار گسترده‌تر است. از نظر وضعیت آموزشی و بهداشت و درمان و دیگر خدمات عمومی نیز وضعیت بلوچستان فاجعه‌بار و بدتر از دیگر مناطق ایران می‌باشد.
اگرچه خشن‌ترین چهره کریه فقر را در بلوچستان شاهدیم، اما بلوچستان سرشار از امکاناتی است که می‌تواند برای آن مردم محروم رفاه به همراه آورد. یکی از آن‌ها کشاورزی است که امروز دو شرکت بزرگ ماهان و کشت و صنعت مکران که حداقل می‌توان گفت ارتباطات نزدیکی با سپاه دارند، بخش بزرگی از زمین‌های حاصلخیز و منابع آبی را به تصرف خود درآورده‌اند. شرکت ماهان بیش از ۴ هزار هکتار اراضی منطقه را تصاحب کرده و آب سد پیشین برای کشت موز و دیگر طرح‌های کشاورزی این شرکت استفاده می‌شود، در حالی که کشاورزان خرده مالک منطقه با بی‌آبی روبرو هستند و بارها به این امر اعتراض کرده‌اند. در واقع تولید عمده موز در دست شرکت ماهان می‌باشد. این شرکت‌ها همچنین در تولید خرما و میگو سهم بزرگی دارند و به دنبال افزایش تولید انبه و آغاز تولید آناناس می‌باشند. شرکت کشت و صنعت مکران نیز چند هزار هکتار زمین در اطراف گوردیم و کهیر را به تصرف خود درآورده است. این شرکت ۷۵۰ هکتار از این زمین‌ها در منطقه گوردیم کنارک را به پرورش میگو اختصاص داده است.
صنایع بلوچستان بسیار محدود است و از تعدادی کارگاه‌های آجرپزی و فرآوری محصولات آبزی تا سیمان خاش را درمی‌گیرد. اما بلوچستان یک معدن طلای بسیار مهم نیز دارد که بهره‌بردار آن زیرمجموعه "شستا" می‌باشد. البته معلوم نیست که سود محصولات آن در نهایت به جیب کدام نهاد سرازیر می‌شود. میزان تولید سالانه معدن و کارخانه تفتان نیم تن طلای خالص است که ارزش آن به بیش از ۱۷ هزار میلیارد تومان (۱۷ تریلیون تومان) و یا ۶۷ میلیون دلار (قیمت جهانی طلا) می‌رسد. کل کارگران و کارکنان شاغل مجموعه‌ی معدن مادوفتی و کارخانه طلای صدر تفتان حدود ۷۵۰ نفر است. یکی دیگر از مراکز مهم اقتصادی - منطقه آزاد چابهار - در پی جنگ و محاصره دریایی از رونق افتاده است.
این امکانات بزرگ اقتصادی در حالی‌ست که بیکاری کمر مردم منطقه را خم کرده و بسیاری تنها درآمدشان یارانه است. این را هم در نظر داشته باشیم که برخی از مردم بلوچستان به دلایل تاریخی اساساً فاقد شناسنامه هستند و از همان مبلغ بسیار ناچیز یارانه نیز محروم می‌باشند.
در این میان، تمام اعتراضات مردم محروم بلوچ به فقر، بیکاری، تبعیض ملی و مذهبی و نبود آزادی، با خشن‌ترین برخوردها پاسخ داده شده است که جمعه خونین زاهدان (۸ مهر ۱۴۰۱) و جمعه خونین خاش (۱۳ آبان ۱۴۰۱) نمونه‌های آن هستند. بیشترین اعدامی‌ها از میان جوانان بلوچ است. ماموران رژیم به راحتی مردم را در خیابان به بهانه‌های متفاوت به رگبار می‌بندند که بارها در اثر این اقدامات کودکان جان خود را از دست دادند. تجاوز به ماهو بلوچ دختر نوجوان بلوچ توسط سرهنگ کوچک‌زایی فرمانده انتظامی چابهار از یادها نمی‌رود. سوختبران که راهی جز سوختبری ندارند به دست ماموران رژیم به شکل فجیعانه‌ای به قتل می‌رسند. در ۴ اسفند ۱۳۹۹ در پی اعتراض سوختبران به بسته شدن مرز در منطقه مرزی آسکان سراوان، رژیم بار دیگر از مزدوران مسلح خود استفاده کرد و براساس گزارش‌های متفاوت بین ۱۲ تا ۲۳ نفر کشته شدند.
به همه‌ی این عوامل باید عامل تاریخی را نیز افزود. مردم محروم بلوچستان در طول تاریخ بارها در برابر حاکمان دست به سلاح برده‌اند. از قرن‌ها پیش این سنت در بلوچستان جاری بوده است. یکی از برجسته‌ترین آن‌ها مقاومت مسلحانه به‌رهبری دادشاه در دهه ۳۰ بود که مقاومت مسلحانه او در برابر رژیم پهلوی به روایت‌ها و ادبیات شفاهی مردم منطقه راه پیدا کرد و به بخشی از حافظه جمعی مردم بلوچ تبدیل شد.
رحیم زردکوهی که چند سال را نیز در زندان‌های پهلوی گذراند، گروه "جنبش مردم بلوچ" را پایه‌گذاری کرد که ضمن مبارزه با حکومت اسلامی علیه دزدها و راهزنان نیز اقداماتی انجام می داد. او سال ۵۸ در جریان درگیری در شهر ایرانشهر توسط نیروهای مسلح رژیم به قتل رسید. با آغاز سرکوب‌های دهه ۶۰ "بامی‌استار" (تشکیلات هواداران سازمان در بلوچستان) بعد از کنگره اول سازمان در آذر سال ۶۰، در شکل‌گیری "جنبش آزادیخواهان بلوچ" به عنوان یک جنبش مسلح نقش اساسی ایفا کرد و عملیات متعددی انجام داد که در آرشیو نشریه بامی‌استار موجود هستند.

نتیجه‌گیری

گسترش مبارزه مسلحانه از مرزها به داخل شهرها، ابعاد و وسعت آن‌ها و همچنین شکل‌گیری گروه‌های مسلح از جوانان محروم و به تنگ‌آمده بلوچ روشن می‌سازند که این شکل از مبارزه حداقل با همدلی مردم بلوچ همراه است، وگرنه قادر به گسترش در شهرها در این سطح نبود. به همین دلیل است که مولوی عبدالحمید جرأت موضع‌گیری صریح علیه آن‌ها را ندارد و "یکی به نعل می‌زند، یکی به میخ". فراگیری آن نیز به حدی بوده است که تا اینجا حداقل نگرانی‌های رژیم را در پی داشته که هم با بحران در سیاست خارجی روبروست و هم در داخل در بحران عمیق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی غوطه‌ور است.
در عین حال باید بر این واقعیت تأکید کرد که جمهوری اسلامی با این اقدامات سرنگون نمی‌شود. این اقدامات نتیجه خشم فروخفته مردم محروم و ستمدیده بلوچستان است. سرنگونی جمهوری اسلامی اما در گرو اتحاد و پیوند مبارزه خلق بلوچستان با مبارزه سراسری کارگران و زحمتکشان ایران می‌باشد. مبارزه‌ای که می‌باید با گذر به اعتصابات سراسری در نهایت به قیام مسلحانه مردم در سرتاسر ایران از جمله بلوچستان منجر گردد.
با وجود این، باید تاکید کرد که این شکل از مبارزه در بلوچستان را نمی‌توان متوقف کرد، همان‌طور که در طول این سال‌ها، زمانی که رژیم از موقعیت بهتری برخوردار بود نیز نتوانست آن را متوقف کند. چرا که همان‌طور که گفته شد این وضعیت نتیجه سیاست‌های رژیم، سابقه تاریخی مردم بلوچ و وضعیت و شرایط کنونی مردم منطقه است. رژیم هم تنها سیاست‌اش ادامه سرکوب و تشدید جو امنیتی و بگیر و ببند است که نمی‌تواند مشکلی از رژیم حل کند.
مساله اصلی و مهم اما این است که مردم ستمدیده بلوچ بتوانند به خواست‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه خود برسند و هر مبارزه‌ای باید در خدمت این اهداف باشد. خواست‌ها و مطالباتی همچون آزادی، رفع تبعیض ملی، مذهبی و جنسیتی، کار، رفاه، مسکن مناسب، برخورداری از آموزش و درمان رایگان که همگی در شعار کار، نان، آزادی به بهترین شکلی تجلی می‌یابند و راه تحقق آن سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان است.

کار، نان، آزادی،
حکومت شورائی

از صفحه ۱

درباره‌ی
گسترش مبارزه مسلحانه در بلوچستان

خبرگزاری تسنیم وابسته به سپاه روز شنبه در مقاله‌ای سعی کرد به طرز مضحکی عملیات "تروریستی" را باعث عقب‌ماندگی بلوچستان معرفی کرده و با وقاحت تمام می‌نویسد: "این نسخه (منظور عملیات مسلحانه است) بارها آزموده شده و نتیجه‌ای جز انزجار عمومی و محرومیت بیشتر مردم نداشته است... دست بردارید و به جای سنگ‌اندازی در مسیر توسعه و آبادانی در طرف درست تاریخ بایستید".
خبرگزاری حکومتی مهر نیز که سخنگوی همین جریان است، در گفت‌وگویی با مرتضی سیمیاری به عنوان "کارشناس مسائل امنیت منطقه" به این موضوع پرداخت. مرتضی سیمیاری از جمله افرادی است که در صداوسیمای جمهوری اسلامی بارها به عنوان "کارشناس" حضور یافته است. وی در این گفت‌وگو از مولوی عبدالحمید امام جمعه اهل سنت خواستار موضعگیری سریع علیه اقدامات مسلحانه اخیر در بلوچستان می‌شود. او گفت: "عبدالحمید اسماعیل‌زهی به‌عنوان یکی از چهره‌های اثرگذار در سیستان و بلوچستان، در قبال تحولات اجتماعی و امنیتی این منطقه مسئولیت دارد و نمی‌تواند در مقاطعی با برخی اظهارنظرها بر فضای اجتماعی تأثیر بگذارد، اما هنگام وقوع اقدامات تروریستی و شهادت افراد، از کنار موضوع عبور کند. انتظار

درصفحه ۱۰

تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای زحمتکش و ستم دیده ای است که برای آزادی و سوسیالیزم پیکار می کنند

TV دمکراسی شورائی

tvshorashora@gmail.com

بینندگان گرامی تلویزیون دمکراسی شورایی، رفقا و همراهان گرامی!

ساعت پخش برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی از ماهواره آلترناتیو شورایی از تاریخ جمعه ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ برابر با اول آگوست ۲۰۲۶ تغییر خواهد کرد. ساعت پخش برنامه‌ها ی ما از دهم مرداد به این قرار خواهد بود:
تلویزیون دمکراسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه هفت روز هفته از شنبه تا جمعه، از ساعت شش تا هفت و نیم عصر به وقت ایران پخش می‌کند. در طول روز برنامه‌ها دو بار در ساعت دو تا سه و نیم صبح و ده تا یازده ونیم صبح باز پخش و تکرار خواهند شد.
برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره "یاه ست" پخش می‌شود (Yahsat).
برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان(اقلیت)، شبکه‌های اجتماعی فیس بوک، تلگرام ، یوتیوب و سایت تلویزیون دمکراسی شورایی نیز دریافت کنید.

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی :
آدرس یوتیوب: tvshora1349
فیس بوک: Tvshora
تلگرام: t.me/tvshora
شماره واتس آپ برای پیامهای صوتی و نوشتاری:
۰۰۳۱۶۴۴۶۶۴۴۰۵
0031644664405
آدرس تماس ای میل :
tvshorashora@gmail.com
سایت تلویزیون :
www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره ای شبکه تلویزیونی آلترناتیو شورایی:
Alternative Shorai
Satellite:Yahsat
Frequency:12594
Polarization:Vertical/ عمودی
Symbol Rate:27500
FEC:2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به آدرس زیرارسال نمائید.

سوئیس:
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما برروی اینترنت:

https://www.fadaian-minority.org

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) در تلگرام:

https://t.me/karfadaianaghaliyat
آدرس کانال سازمان در تلگرام:
http://T.me/fadaian_aghaliyat
آدرس سازمان در اینستاگرام:
https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/
آدرس سازمان در تویتر
https://twitter.com/fadaiana

آدرس سازمان در فیس بوک
https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat

آدرس نشریه کار در فیس بوک
https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat

ای میل تماس با نشریه کار:
kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1191 October 2026